واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی های عطّار

علیرضا یاوری[۱]
دکتر هادی خدیور[۲]

چکیده

بررسی سرچشمهٔ افکار و اندیشه‌های متفکّران و شاعران بزرگ و تعیین میزان و چگونگی اقتباس و دخل و تصرف آنها در آثار پیشینیان ما را در شناخت هرچه بهتر و بیشتر بن‌مایه‌های افکار و اندیشهٔ آنان کمک می‌نماید. جامی یکی از شاعران نامدار قرن نهم ایران است که آثار متعددی را به نظم و نثر از خود به یادگار گذاشته است. ما در این پژوهش حکایات تمثیلی هفت اورنگ، بزرگترین اثر جامی را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌ایم و به دنبال رَدّ پای این حکایات تمثیلی در مثنوی های عطّار که شامل(منطق‌الطیر، الهی‌نامه، مصیبت نامهٔ و اسرار نامهٔ عطّار،) می‌باشیم. نتیجهٔ بررسی و مطالعهٔ این اثر نشان داد که از مجموع دویست و یک حکایت موجود در هفت اورنگ، مأخذ و ریشهٔ بیست و پنج حکایت تمثیلی جامی در آثار مورد بحث ما قرار دارد.

واژگان کلیدی: جامی، هفت اورنگ جامی، تمثیل، مثنوی های عطّار

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران. alireza.yavari1347@gmail.com
۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران.
hkhadivar@gmail.com

تاریخ دریافت ۹۸/۲/۲۶ تاریخ پذیرش ۹۸/۷/۲۵

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

مقدمه

یکی از برجسته‌ترین شگردهای زیبایی آفرینی در کلام، تمثیل است و آن نوعی استعاره است که زیر ساختی تشبیهی دارد. این عنصر خیال انگیز گاهی در قالب داستان بیان می‌شود و علاوه بر جنبۀ زیباسازی به تحلیل و تأویل متن هم می‌پردازد و موجب دریافت اندیشۀ انتزاعی برای خواننده می‌گردد. در حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی که محور بحث ما قرار دارد تعداد زیادی حکایت تمثیلی وجود دارد که شمار آنها به دویست و یک حکایت می‌رسد و این تعداد رویکرد ویژۀ شاعر را به داستان‌های تمثیلی نشان می‌دهد.

این مقاله با عنوان «واکاوی و ریشه‌یابی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی‌های عطّار» به بیان و میزان اشتراکات، مشابهات و اقتباسات مثنوی هفت اورنگ جامی در چهار مثنوی عطّار می‌پردازد. نگارنده کوشیده است پس از بیان مقدمه و پیشینۀ پژوهش و زندگی نامه و آثارجامی، به اشتراکات و تفاوت‌ها، و نحوۀ دخل و تصرف جامی در مثنوی های عطّار بپردازد. حکایات تمثیلی جامی نشان از اشتراکات قابل ملاحظه‌ای در آثار پیش از خود دارد که جامی در سرودن هفت اورنگ از آنها بهره برده است. و مأخذ و ریشۀ بیست و پنج حکایت تمثیلی هفت اورنگ وی در آثار مورد بحث ما قرار دارد. مهمترین سؤالات پژوهش حاضر عبارتند از اینکه: اوّلاً نحوه تأثیرپذیری هفت اورنگ جامی در آثار پیشینیان (عطّار) چگونه است. ثانیاً آیا جامی در به‌کارگیری تمثیلات هفت اورنگ مقلد محض است یا مبتکر؟ او در به کارگیری شگردهای هنری و بیانی تا چه حد پیش رفته است و چه نتایجی کسب کرده است؟ ثالثاً چه تعداد از حکایات تمثیلی هفت اورنگ با آثار مورد بحث ما مشترک است و میزان به کارگیری عناصر داستانی در حکایات او با مأخذ آنها تا چه میزان است؟

نورالدین عبد الرحمان جامی، شاعر و نویسنده و عارف نام آور قرن نهم که بزرگترین استاد سخن بعد از عهد حافظ و به نظر بسیاری از پژوهندگان، خاتم شعرای بزرگ پارسی گوست، به سال۸۱۷ هجری در خرجرد جام ولادت یافت. از خردسالی به کسب علم پرداخت و در تمام مراحل تحصیل علم، حدّت ذهن و استعداد کم نظیر او موجب اعجاب همگان شده بود، تا آنجا که در همۀ فنون صاحب نظر شد، و توانست در صف بزرگترین مؤلفان و شاعران و عارفان صوفی مشرب جا گیرد.آثار جامی از نظم و نثر بسیار است: کتاب

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

نفحات الانس که از امهات کتب در بیان حقایق عرفانی است، بهارستان، اشعه اللمعات به نثر و هفت اورنگ به شعر.

و امّا هفت اورنگ که از زبده ترین آثار جامی تشکیل می شود شامل این مثنویهاست:

۱)سلسله الذهب؛ ۲) سلامان وابسال؛ ۳) تحفه الاحرار؛ ۴) سبحه الابرار؛ ۵) یوسف زلیخا؛ ۶) لیلی ومجنون؛ ۷) خردنامهٔ اسکندری (صفا، ۱۳۶۳: ۱۸ ج۴)

پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر آثار متعدد و معتنابهی درباره شرح احوال و آثار و افکار جامی، اعم از کتاب، پایان‌نامه و مقاله نوشته‌شده که تنها بخش‌های مختصری از بعضی از آن‌ها به نحوی به موضوع تحقیق ما یعنی « واکاوی و ریشه یابی برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی های عطّار » ارتباط دارد.

مقالات

(خدیور و شریفی، ۱۳۸۹) «تأثیرپذیری جامی از شعرا و نویسندگان پیش از خود در آفرینش مثنوی‌های هفت اورنگ.» فصل‌نامه پژوهش ادبی. شماره بیستم صفحه ۷۸ تا ۱۲۰. این مقاله نزدیک‌ترین پژوهش به پژوهش حاضر است با اشتراکات کم و تفاوت‌های فراوان و در این مقاله نویسندگان کوشیده‌اند با معرفی جامی و آثار و مذهب و مسلک او به تأثیرپذیری جامی از بسیاری از نویسندگان و شعرا چون، حافظ و نظامی و ابن عربی و عطار و مولوی و... . اشاره‌هایی گذرا داشته باشند در بخش دوم مقاله با آوردن تمثیل‌ها و حکایاتی از هفت‌اورنگ کوشیده اند نشانی و ردّ پای این تمثیلات را در مثنوی معنوی، تذکره‌الاوّلیا، حدیقه الحقیقه، مخزن‌الاسرار و حتی کلیله و... بیابند. در این بررسی فقط حدود پانزده تمثیل و حکایت ریشه‌یابی شده در حالی که حکایات و تمثیلات هفت اورنگ جامی بیش از ۲۰۰ حکایت است

- (محمّدی، ۱۳۹۰)« اسلوب حکایت‌پردازی در هفت اورنگ جامی». فصل‌نامه بهار ادب، سال چهارم، شماره چهارم از صفحه ۳۱۳ تا ۳۲۲.

نویسنده با بیان هدف اصلی جامی از آوردن تمثیلات معتقد است. تمثیل پردازی و آوردن حکایت دارای اسلوب و ساختاری است. او با آوردن چندین تعریف درباره حکایت و تمثیل معتقد است جامی در هفت اورنگ حدود دویست و یک حکایت آورده که ابعاد

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

عرفانی، اجتماعی، حکمی دارد و بررسی شکل و ساختار آن‌ها می‌تواند به فهم بهترِ آن ابعـاد کمک کند، (همان : ۳۱۵) نویسنده با دادن چهار الگو برای بررسـی تمثـیلات هفـت اورنـگ معتقدند که روایات هفت اورنگ ازنظر زمانی روایتی خطی دارند و از حیث شخصیّت‌سازی و حادثه‌پردازی چندان ابتکاری در آن‌ها دیده نمی‌شود، اگرچه همۀ این حـدود ۲۰۰ دویسـت حکایت یکدست نیستند. حکایات ساده و قابل‌باور، مطلق‌گرایی وکلیّت از دیگر ویژگـی‌هـای شخصیّت‌های تمثیل‌های جامی است.

_(توکلی، ۱۳۸۴) « حکایات و داستان‌های سبحه الابـرار و مآخـذ آنهـا» مجلـۀ علمـی-پژوهشی دانشکدۀ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دورۀ دوم، شمارۀ ۴۳ و۴۲

نویسنده در آن به بررسی حکایات و داستان های سـبحه الابـرار و مآخـذ آنهـا از هفـت اورنگ جامی پرداخته است و به این نتیجه رسیده است که عبد الرحمان جـامی در سـرودن سبحه الابرار از آثار زیادی بهره جسته است. از جمله: کتب معتبر حدیث، شد الازار فی حط الاوزار عن الزوار المزار از معین الدین جنید بن محمود، تفسیر ابوالفتوح، کشـف المحجـوب، مصباح الهدایه و.... امّا از میان همۀ این‌ها حکایات رسالۀ قشیریّه و احیاء علوم الدین بیشـتر از دیگر کتاب‌ها زینت بخش مباحث کتاب اوست.

_(جهان تیغ،۱۳۸۰) « ساخت حکایت تمثیلی در هفت اورنگ جامی» مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان،ویژه نامۀ زبان و ادبیات.

نویسنده در این مقاله به ساخت حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی پرداختـه و سـاختار حکایات را از نظر عناصـر داسـتانی مانـنـد: شخصـیّت،لحن،زمان و مکان،زاویـۀ دیـدو...مورد بررسی قرار داده و ضمن برشمردن بسامد حکایات تمثیلـی در هفـت دفتـر جـامی، رویکـرد ویژۀ شاعر را به قصّه های تمثیلی نشان داده اسـت و نتیجـه گرفتـه اسـت در زبـان هنـری جامی،حکایت تمثیلی نمود برجسته ای دارد. هر چند این قصّه ها ساخته و پرداختـۀ ذهـن جامی نیست امّا او برای نشان دادن همانندی رابطه های میان امور معنـوی و فرآینـد هـای تمثیلی، به خوبی از آنها سود جسته است.

مأخذ برخی حکایات تمثیلی هفت اورنگ جامی در مثنوی های عطّار

ما در این پژوهش از هر یک از مثنوی هـای چهارگانـه عطّـار(منطق الطیّـر، الهـی نامـه، مصیبت نامه، و اسرار نامه) یک حکایت را انتخاب، و به واکاوی و ریشه یابی آنها پرداخته ایم

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

و در ادامه مأخذ و منبعِ بیست و پنج حکایت استخراج شده هفت اورنگ جامی درآثار مورد بحث ما در جدولی تهیه و تنظیم گردیده است.

هفت اورنگ، سلامان و ابسال:

حکایت آن کُردکه در انبوهی شهر کدویی بر پای خود بست تا خود را گم نکند.

کُردی از آشوب گردشهای دهر / کرد از صحرا و کوه آهنگ شهر
دید شهری پر فغان و پر خروش / آمده ز انبوهیِ مردم به جوش
بی قراران جهان در هر مقر / در تک و پو بر خلاف یکدگر
آن یکی را از برون عزم درون / وان دگر را از درون میل برون
آن یکی را از یمین رو در شمال / وان دگر سوی یمین جنبش سگال
کُرد مسکین چون بدید آن کار و بار / از میانه کرد جا بر یک کنار
گفت اگر جا بر صف مردم کنم / جای آن دارد که خود را گم کنم
یک نشانه بهر خود ناکرده ساز / خویشتن را چون توانم یافت باز
اتفاقاً یک کدو بودش به دست / آن کدو بهر نشان بر پای بست
تا چو خود را گم کند در شهر و کو / بازیابد چون ببیند آن کدو
زیرکی آن راز را دانست زود / در پَیَش افتاد تا جایی غنود
آن کدو را حالی از وی باز کرد / بر تن خود بست و خواب آغاز کرد
کُرد چون بیدار شد دید آن کدو / بسته بر پای کسی پهلویِ او
بانگ بر وی زد که خیز ای سست کیش / کز تو حیران مانده ام در کار خویش
این منم یا تو نمی‌دانم درست / گر منم چون این کدو بر پای توست
ور تویی این من کجایم کیستم / در شماری می‌نیایم چیستم
ای خدا آن کُردِ بی سرمایه ام / از همه کُردان فروتر پایه ام
دِه ز فضلت رونقی این کُرد را / کن ز لُطفت راوقی این دُرد را
تا زهر آلایشی صافی شوم / اهل دل را شربتی شافی شوم
جامی‌آسا یک به یک را شادکام / خُم خُم ار نبود رسانم جام جام
ور به من این مکرمت باشد بدیع / خواجهٔ کونین را آرم شفیع

(جامی،۱۳۷۸: ۳۹۳-۳۹۲)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

عطّار، مصیبت نامه:

حکایت آن روستایی که در مرو کدویی بر پای خود بسته بود تا گم نشود

روستاییی به شهر مرو رفت — در میان مسجد جامع بخَفت
بود بر پایش کدوئی بسته چُست — تا نگردد گم، در آن شهر، از نخست
دیگری آن باز کرد از پای او — بست بر پا، خفت بر بالای او
مرد چون بیدار شد، دل خسته دید — کاین کدو بر پای آن کس بسته دید
در تحیّر آمد و سرگشته شد — گفت «یا رب روستایی کشته شد
ای خدا گر او منم پس من چیَم ؟ — ور من است او،او نگوید من کیَم؟»
در میان نفی و اثباتم مدام — نه به من شد کار و نه بی من تمام
در میان آن و این درمانده ام — در گمان و در یقین درمانده‌ام

(عطّار، ۳۱۶:۱۳۸۶)

مأخذ و منبع این حکایت در تعلیقات مصیبت نامه به تصحیح استاد شفیعی کدکنی صفحات ۶۶۱-۶۶۰ ذیل بیت ۴۲۷۰ چنین آمده است :

استاد فروزان فر به مناسبت این بیت در مثنوی ۱۹/۲،

ای مُغَفَّل رشته‌ای بر پای بند — تا زخود هم گُم نگردی،ای لوند

نوشته است «ظاهراً اشاره باشد به قصّۀذیل:و من حُمقِهِ (ای هَبَنَّقه) اَنَّهُ جَعَلَ فی عُنُقِهِ قلادَه من ودع و عظام و خزف وقال: اَخشی اَنْ اَضلَّ نَفْسِی فَفَعَلتُ ذالک لأعرِفَها به فحوّلت القلاده ذات لَیلهٍ من عُنُقِهِ الی عُنُقِ اَخیهِ فَلَمّا اَصْبحَ قال:یا اَخی انا اَنتَ فَمَن انا؟» (کتابُ الحُمقی والمُغَفَّلین، ابن جوزی، به نقلِ مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ۲۶۳)تر جمۀ عبارت ابن جوزی در این حدود است که از حماقتهای او (یعنی هبنقّه) یکی این بود که قلاده‌ای از گوش ماهی و استخوان و خزف در گردنِ خویش کرده بود و می گفت می‌ترسم که خود را گم کنم. بدین سبب این کار را کرده ام. یک شب آن قلاده را از گردنِ او به گردنِ برادرش افکندند، چون بامداد شد، گفت :ای برادر! من توام پس من کیم؟» استاد ریتر نیز نوشته است که « این داستانِ هبنقّه است که به حُمق معروف بود. »ودر حاشیه ارجاع داده است به کتاب الحمقی، ابن جوزی ۲۲، کریستن سن؛ قصّه‌های ایرانی، ۱۲۷، از هم او :«قصّه‌هایی از ایران» ۱۹۰؛ دریای جان ۱: ۲۱۳. (عطّار،۱۳۸۶ب : ۶۶۱-۶۶۰)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

مقایسه و تحلیل دو حکایت

جامی در مثنوی سلامان و ابسال ماجرای مرد روستایی را آورده که وقتی به شهر می‌رود ازدحام و غوغایِ آنجا را می‌بیند، از بیم آنکه مبادا خود را گم کند کدویی را بر پای خود می‌بندد. شخص زیرکی او را می‌بیند و دنبال می‌کند و وقتی مرد روستایی می‌خوابد کدو را به پایِ خود می‌بندد. مرد وقتی بیدار می‌شود کدو را به پای دیگری می‌بیند دچار سر در گمی می‌شود که او کدام شخص است.

عطّار در مصیبت نامه به همین حکایت پرداخته است. او در کمال ایجاز شروع به نقل می‌کند و با استفاده از دو مکان مشخص شهر مرو و مسجد جامع نوعی واقع گرایی در داستان ایجاد می‌کند.

او در طول شش بیت تمام ماجرا را روایت کرده حال آنکه جامی در شانزده بیت به شرح آن پرداخته است و ابیات پایانی هر دو شاعر به اشاره عرفانی موضوع اختصاص می‌یابد که باز سهم جامی بیشتر است امّا عطّار با پیش کشیدن بحث نفی و اثبات و یقین و گمان قوی‌تر عمل نموده است.

جامی‌در توصیف اوضاع شهر و مردمانش توصیفی آمیخته با اطناب ارائه می‌دهد که این خصلت را باید جزء سبک شاعر محسوب نمود.

هفت اورنگ، سبحه الابرار:

حکایت صوفی و اعرابی که غلام وی به حُسن حُدی شتران وی را هلاک کرده بود.

صوفیی راه یقین می پیمود — پا به میدان توکّل می سود
روز در بادیه می برد به شب — یک شبی زنده ای از حَیّ عَرب
آمدش در ره آن بادیه پیش — ساختش شمع سیه خانهٔ خویش
کرد در ساحت آن خانه نگاه — دید شبرنگ غلامی چون ماه
در غُل و بند ز گردن تا پای — قدرتش نی که بجنبد از جای
بر زمین روی تواضع مالید — پیش مهمان به تضرع نالید
که بود خواجهٔ من اهل کرم — نزند جز به ره لطف قدم
نشود سد روش احسان را — نکند رد سخن مهمان را

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

خواه ازو عفو گنهکاری من / رحم بر عجز و گرفتاری من
خواجه چون روی به مهمان آورد / وز پی طعمۀ او خوان آورد
گفت انگشت به خوانت ننهم / تا نبخشی گنه این سِیَهَم
خواجه گفتا گنهش بخشیدم / لیک بشنو که چه از وی دیدم
شتران بود مرا جمله نجیب / در هنر نادر و در شکل عجیب
کوه کوهان همه و دشت نورد / پشته پشتان همه و صحرا گرد
کرگدن وار بسی نیرومند / فیل کردار تنومند و بلند
سخت رفتارتر از صرصرِ باد / چون اِرم پیکرشان ذات عماد
از سفر واسطۀ روزی من / وز جرس نوبت فیروزی من
دو سه روزه ره این سر منزل / کردشان بار گران مستعجل
وز حُدی صوت طرب زای کشید / تا به یک روز بدین جای رسید
بارشان چون بگشادند ز هم / برگرفتند همه راه عدم
نیست اکنون که دل از غُصّه پُرم / جز به صحرای عدم یک شترم
گفت صوفی به خداوند غلام / کای به دلجویی من کرده قیام
هستم از وصف خوش آوازی او / آرزومند حُدی سازی او
خواجه گفتش که حُدی کن آغاز / داد قانون حُدی سازی ساز
بود صوفی به ادب بنشسته / شتری در نظر او بسته
صوفی از ذوق گریبان زد چاک / وز جهان بی خبر افتاد به خاک
وان شتر کرد رسن را پاره / روی در بادیه گشت آواره

(جامی، ۱۳۷۸: ۶۷۷-۶۷۶)

عطّار، الهی نامه

حکایت اَصمعی با آن مرد صاحب ضیف و زنگیِ حادی (اَصمعی وزنگی)

چنین گفت اَصمعی پیرِ یگانه / که یک شب در عرب گشتم روانه
کریمی‌کرد مهمانم دگر روز / بَرِ او زنگیی دیدم همه سوز
کشیده پای تا فرقش به زنجیر / بزاری ناله ای می‌کرد چون زیر
دلی چون دیدۀ موری به تنگی / همه زنگی دلی رفته ز زنگی

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

بپرسیدم از آن زنگی خسته / که «از بهر چه گشتی پای بسته؟»
مرا گفتا «گناهی کرده ام من / از آن در بند و قیدآورده ام من
به نزد خواجهٔ من میهمان را / بوَد حقّی که نتوان گفت آن را
اگر از وی بخواهی این زمانم / ببخشد از برای میهمانم»
چو آوردند خوان وخواجه بنشست / به سوی نان نمی‌برد اَصمعی دست
که « نتوانم که خونِ جان خورم من / اگر او را ببخشی نان خورم من
چنین گفت اَصمعی را میز بانش / که « زنگی را پُر آتش باد جانش
دل من گویی از کینش دو نیم است / گناهِ او گناهی بس عظیم است»
«گناهش‌چیست» گفت «ای‌خواجه برگو» / چنین گفت اوکه «این زنگی بد خوی
به راهی چارصد اشتر قوی حال / همه در گرمگاه و زیرِ احمال
به عجلت گرم می‌رانده ست در راه / حُدایی نرم می‌خوانده ست آنگاه
که تا اشتران بی خورد وبی خواب / زِ پَس کردند ده منزل در آن تاب
حُدایی زار و زنگیِ خوش آواز / به ره در اشتران را داده پرواز
چو او قصدِ حُدی پیوست کرده / زلذّت اشتران را مست کرده
چو در سختی چنین راهی سپردند / بهم هر چارصد آنجا بمردند
بزاری اشتران رابار بر پُشت / حُدی می‌خواند تا ازتشنگی کُشت
به بانگی چار صد اشترچو جان داد / چه‌گویم؟کس چنین‌حالی نشان داد»
زحیوانی کمی‌در دردِ این راه / چگونه گیرمت من مردِ این راه
جوانمردا شتر را گر حُدی هست / ترا از حضرتِ حق صد ندی هست

(عطّار، ۱۳۸۷: ۳۴۱- ۳۳۹ نقل به اختصار)

دکتر شفیعی کدکنی در صفحهٔ۶۷۹ تعلیقات الهی نامه ذیل بیت ۵۰۴۶ مأخذ این حکایت را چنین آورده است : استاد ریتر در حاشیهٔ این حکایت یاد آور شده است که «این حکایت را سرّاج، در اللمع، ۲۷۰، و قشیری در رسالهٔ قشیریّه، ۱۵۳ و غزّالی در احیاء العلوم، ۲۴۳/۲، به عنوان نمونه‌ای از تأثیر موسیقی، در باب سماع، نقل کرده اند. همچنین «macdonald in219/1901jars» استاد ریتر به این نکته نیز توجّه داشته است که راوی اصلی ابوبکر محمّد بن داوود الرقّی (متوفی ۳۶۰) است و عطّار آن را به اصمعی (متوفی

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

۲۱۳) نسبت داده است (دریای جان، ۴۱۲/۱). خانم دکترصنعتی نیا حکایت را از ترجمۀ رسالۀ قشیریّه، ۵۹۹، وکشف المحجوب، ۵۲۱، نقل کرده است (مأخذ قصص عطّار، ۷۹-۷۷). (عطّار، ۱۳۸۷: ۶۷۹)

خانم دکتر صنعتی نیا مأخذ این حکایت را چنین ذکر کرده است :

این حکایت در رسالۀ قشیریّه، ص۵۹۹ به روایت محمّد داوود دینوری و در کشف المحجوب هجویری، ص ۵۲۱ از قول ابراهیم خواص آمده و عطّار آ ن را به اصمعی نسبت داده است.

خانم نسرین توکلی در مقالۀ «حکایات و داستان های سبحه الابرار و ماخذ آنها» علاوه بر منابع فوق دو منبع دیگر نیز برای این حکایت (اَصمعی و زنگی) آورده است:

(محمود کاشانی درمصباح الهدایه،۱۸۹-۱۸۸) و (محمّد همدانی در عجایب نامه: ۸۵) (توکلی،۱۳۸۴: ۲۷۹)

مضمون اصلی حکایت و نحوۀ بیان وقایع در تمامی موارد مشابه است امّا روایت الهی نامه در مقایسه با روایات دیگر کوتاه‌تر است و عطّار پس از بیان علّت اسیر شدن غلام داستان را به پایان می‌برد و نتیجه را با تفصیل بیشتری ادامه می‌دهد و بنا به شیوۀ معمول خویش متوجّۀ دقایق عرفانی و جذبه‌های روحانی می‌شود و این حکایت پیام حق را در ذهن او تداعی می‌کند:

جوانمردا شتر را گر حدی هست ترا از حضرت حق صد ندا هست

پیاپی می رسد از حق پیامت زحیوانی کم است آخر مقامت ؟

در رسالۀ قشیریّه و کشف المحجوب داستان مفصّل تراست و منظور از نقل آن بیان شدّت تأثیر سماع و صوت خوش است و این تأثیر به حدّی است که حیوانات را هم مجذوب می‌کند. (صنعتی نیا، ۱۳۶۹: ۷۸-۷۷)

مقایسه و تحلیل دو حکایت

جامی‌در سبحه الابرار حکایت یک صوفی را بیان کرده که در بیابانی مهمان خیمۀ اعرابی می‌شود که درآنجا غلامی را در غُلّ و زنجیر اسیر می‌بیند. غلام با التماس و خواهش فراوان از صوفی می‌خواهد که از خواجه اش در حقّ او شفاعت کند. مهمان موضوع را با میزبان در میان می‌گذارد و خواجه به رسم مهمان نوازی می‌پذیرد و ماجرای اسارت غلام را

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

شرح می‌دهد که چگونه با حُدی خوانی او چهارصد شتر باری خواجه به وجد آمده‌اند و راه چند روزه را در یک روز طی نموده و سبب هلاکت آنان شده است.

عطّار نیز در الهی نامه به این تمثیل پرداخته که البته از ابتدا، حکایت از زبان پیری به نام اَصمعی روایت می‌شود در حالیکه جامی‌خود روایتگر است و این نقش را به صوفی واگذار کرده است. جامی وقتی می‌خواهد از شتران هلاک شده سخن براند در چند بیت به توصیف ویژگی‌ها و قدرت جسمی‌آنها می‌پردازد که عطّار آن را در یک ترکیب وصفی «قوی حال» خلاصه نموده است. جامی‌بخش دیگری بر حکایت می‌افزاید که آن شامل درخواست مهمان برای شنیدن حُدی خوانی غلام است، وقتی که غلام این نوا را سر می‌دهد شتر صوفی از تأثیر آن بیدار می‌شود به وجد آمده سر به بیابان می‌نهد و حکایت با سه بیت مختصر با بحث عرفانی به پایان می‌رسد. حال آنکه عطّار بعد از ماجرای هلاک شتران راوی را تغییر می‌دهد و خود به طور مفصّل به شرح عرفانی این تمثیل می‌پردازد. در همهٔ روایات منظور از نقل این داستان بیان شدت تأثیر سماع و صوت خوش است واین تأثیر به حدّی است که حیوانات را هم مجذوب می‌کند. سعدی شیرازی نیز در کتاب گلستان باب دوم حکایت ۲۶ به این نکته اشاراتی دارد:

دانی چه گفت مرا ،ان بلبل سحری — تو خود چه آدمیی کز خویش بی خبری
اشتر به شعر عرب،درحالت است و طرب — گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوری

(سعدی،۱۳۶۸: ۳۲۹-۳۲۸)

هفت اورنگ، تحفه الاحرار:

حکایت زنگی که روی خود را در آیینهٔ بی زنگ دید و از عکس روی خود آیینه را نپسندید.

دیو نژادی چو یکی تیره ابر — لب چو خُم نیل کبود و سطبر
رنگ چو انگِشتِ نیفروخته — چهره چو چوبین طبقی سوخته
مانده دهن چون دهن جیفه باز — ناشده همچون در محنت فراز
یافت به ره آینه ای گَردناک — ساخت به دامن رخش از گَرد پاک
دیده چو بر روی ویش آرمید — شکلی از آن سان که شنیدی بدید
آب دهان بر رخ پاکش فکند — وز کف خود خوار به خاکش فکند

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

گفت که تا قدر تو نشناختند / بر رهت این گونه نینداختند
پیش کسان پستی مقدار تو / نیست جز از زشتی دیدار تو
طینت اگر پاک چو من بودیت / کی به گِل و خاک وطن بودیت
از بد و نیکی که پی اندر پی است / بهرهٔ هر چیز به قدر وی است
چون به رخ خویش نظر کم گشاد / عیب بر آیینه نه بر خود نهاد
بود همه نور و صفا آینه / شد ز رخش عیب نما آینه
طلعت او بود بدانسان سیاه / آینه را چیست ندانم گناه
جامی ازین گنبد آیینه رنگ / هر چه نماید به گه صلح و جنگ
کان سبب راحت و آزار توست / چون نگری صورت کردار توست

(جامی، ۱۳۷۸الف : ۵۴۱-۵۴۰)

عطّار، اسرارنامه:

حکایت آن سیاه که صورت خود را درآب دید و پنداشت که آن مردم آب است و بدو دشنام داد.

سیاهی کرد در آبی نگاهی / بدید از آب، رویی پر سیاهی
چو رویی دید نامعلوم و ناخوش / از آن زشتی دویدش بر سر آتش
چنان اندیشه کرد آن مردِ دل تنگ / که هست آن مردمِ آب سیه رنگ
زفان بگشاد گفت« ای صورت زشت / کدامین دیو در عالم ترا کشت؟
برآی از آب، ای زشتِ سیه تاب! / که در آتش همی‌بایی نه در آب.»
چو بر بیهوده بسیاری سخن گفت / ندانست و همه با خویشتن گفت
تو هم در آبِ رویت کن نگاهی / ببین تا خود سپیدی یا سیاهی
چو مرغِ جان فرو ریزد پرو بال / ببینی رویِ خود، در آب اعمال...
سیه رویی، سیاهی پیشت آرد / سپیدی، در فروغِ خویشت آرد
چو جانِ پاک در یک دم بدادی / قدم، حالی، در آن عالم نهادی
زدنیا تا به عقبی نیست بسیار / ولی در ره وجودِ تست دیوار ...
اگر با نَفْس میری وای بر تو / بسی گرید زسر تا پای بر تو
وگر بی نَفْس میری پاک باشی / چه در آتش چه در اندر خاک باشی

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

ترا چـون جـانِ پاکـت رفـت وتـن مُـرد نبایـد خـویش را بـا خویشـتن بـرد ...
(عطّار، ۱۳۸۶الف: ۱۳۴)

مأخذ این تمثیل که هم در مثنوی مولوی، ۳۹۵/۱، آمده و هم در حدیقه سـنایی، ۲۹۱-۲۹۰، اسـتاد فـروزان فـر در مآخـذ قصـص و تمثـیلات، ۷۵- ۷۱ از نثـر الـدُّرّ، ۶ / ۴۶۹و زهـرالآداب، ۲۲۷، نقـل کـرده و آنچـه از مقـالات شـمس تبریـزی، نسـخهٔ ولـی الـدین بـه شمارهٔ۱۸۵۶، نقل کرده، صـورت تفصـیلی داسـتان اسـت. نیـز- مآخـذ قصـص و تمثـیلات مثنوی‌های عطّار ۱۱۵-۱۱۳). در این تمثیل‌ها، به جای آب آینه آمده است. آخرین استفاده از این تمثیل در ادبیات فارسی قطعهٔ منظومی است، نه چندان استوار به نام انکاسی، از نیمـا یوشیج با قدری تفاوت در دیدگاه. (کلیات نیما یوشیج، ۷۳) (عطّار، ۱۳۸۶: ۳۴۷-۳۴۶)

همچنین خانم دکتر صنعتی نیا در « مآخذ قصص و تمثـیلات مثنویهـای عطّـار »منبـع این حکایت را ذکر کرده است :

این حکایت در باب یازدهم از جزو ششـم نثـر الـدرّ و در ذیـل زهـرالآداب چـاپ مصـر، ص۲۲۷آمده است. حکیم سنایی نیز این قصّه را در کتاب حدیقه الحقیقه، ص۲۹۱ بـه نظـم آورده مولوی در دفتر دوم مثنوی، ص۳۹۶-۳۹۵ آن را ذکر کرده و شمس تبریـزی مضـمون این حکایت را در مقالات شمس، نسـخه کتابخانـه اسـتانبول، شـماره۱۸۵۶، ورق ۲و۳ نقـل کرده است. (به نقل از کتاب مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص۷۵-۷۱) استاد فـروزان فـر به داستان اسرار نامه اشاره نکرده‌اند و تنها تفاوتی که روایت عطّار با روایتهای منابع یاد شده دارد این است که سیاه عکس خود را در آب می‌بیند نه در آینه و به نظرمی رسد کـه مأخـذ عطّار حدیقه الحقیقه سنایی باشد. (صنعتی نیا، ۱۳۶۹: ۱۱۴-۱۱۳)

مقایسه و تحلیل دو حکایت

ردّ پای این حکایت درحدیقهٔ سنایی نیز با عنوان «التَمثیل فی اَصحابِ الغَفلهِ و الجُهّـال» آمده است ما در این بخش به تحلیل و مقایسهٔ حکایت اسرار نامهٔ عطّار با هفت اورنگ جامی می‌پردازیم.

جامی‌در تحفه الاحرار حکایتی نقل می‌کند با این مضمون که روزی شخص سیاه چـرده و زشت روی آینه‌ای می‌یابد، پس از زدودن گرد و خاک از آن، چهرهٔ خود را در آن می‌بینـد، آن را به اکراه تمام بر زمین می‌زند و خطاب به آینه می‌گوید که از آنجا که این زشتی تـو را

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

دریافته‌اند چنین به دورَت انداخته‌اند ... . در واقع این شخص متوجّه زشتی وجود خود نبوده بلکه آن را به آیینه منسوب کرده است. عطّار نیز در اسرارنامه چنین حکایتی را بـا مقـداری تفاوت بیان نموده است. در روایت او عنصر آب به جای آینه جهت انعکاس چهره شخص بـه کار رفته است. با بررسی دقیق‌تر جزئیات این دو حکایت می‌بینیم که جامی با عنصر آینه به جای آب ابزار مناسب‌تری را جهت توصیف به کار گرفته است زیـرا آینـه قابلیـت برداشـتن، گَرد زدایی و به دور افکندن را دارد.

همچنین او در شروع ماجرا در قالب سه بیت با وصف حالات چهره، تصویر نسبتاً روشنی از شخص مورد بحث ارائه می‌دهد حال آنکه عطّار جهت القای مفهوم زشت رویی بـه صـفت سیاه پوست بودن آن شخص اکتفا نموده است. در ادامه نیز جامی‌در عین رعایت اختصار بـه نتیجه‌گیری اخلاقی از این داستان کوتاه دست می‌زند که اگر آدمی‌قبل از قضاوت اشـتباه در خود و عیوبش بنگرد، تقصیر را بر امور دیگر نمی‌نهد. امّـا عطّـار در ادامـه بـا تکیـه بـر ایـن حکایت کوتاه در نتیجه‌گیری دچار اطناب می‌شود و با آمیختن بحث با نکات عرفانی و حتی فلسفی روشن پیام اخلاقی داستان را برای مخاطب عامی‌تا حـدی در ابهـام فـرو مـی‌بـرد. او (عطّار) تلویحاً لطافت قلب را به آب زلال و روشن تشبیه می‌کند که انعکـاس«خـود واقعـی» در آن نمودار می‌شود. این مطلب بیانگر آن است که اگر تن به تعلقـات آلـوده باشـد تصـویر آنها در دل نیز نمودار می‌شود و اگر تن از تعلقات پاک و مبـرّا باشـد، آیینـۀ دل نیـز زلال و مصفّا از زنگارها خواهد بود. این حالت زمانی مُیَسر خواهد شد که آدمی برتمـایلات نفسـانی که همان مرگ ارادی وکشتن نفس است غلبه و پیروز گردد.

پیام و نتیجۀ نهایی این حکایتِ تمثیلیِ جامی و عطّار بیان کنندۀ پلیدی‌ها و پلشتی‌های نفس آدمی است که در وجود هر یک از ما آدمیان پنهان است به گونه‌ای که اگـر روزگـاری این حقایق برای شخص آشکار گردد باور آن برای خودِ فرد دشوار خواهد بود.

هفت اورنگ، سلسله الذهب دفتر دوم:

قصّۀ آن گلخنی که از مشاهده جمال شاهزاده آتش در زنده‌اش گرفت و از ژنده به تنش رسید و وی از همه بی خبر بود.

از رخ شاهـــــــــزاده گلخـــــــــنیی یافـــــت در دل ز مهـــــر روشـــــــنیی

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

شد چو از ره سواره بگذشتی — گلخنی در نظاره گم گشتی
چو در آمد ز درد عشق ز پای — ساخت در تنگنای گلخن جای
چند گه شاهزاده ره پیمود — گلخنی در نظاره گه ننمود
به لطافت بهانه ای بر ساخت — مَرکب خود به سوی گلخن تاخت
گلخنی چون لقای شاه بدید — نقد هستی به پای شاه کشید
چشم و دل بر جمال جانان دوخت — ژنده اش ز آتشی که بود افروخت
شعله از ژنده در تنش آویخت — او ز دیدار شه نظر بگسیخت
داشت حیران به روی دوست نظر — نه ز تن نی ز ژنده داشت خبر
شه ز رحمت به سوی او چو شتافت — غیر خاکسترش به جای نیافت

(جامی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)

عطّار، منطق الطیر:

حکایت مفلسی که عاشق پسر پادشاه شد و به این گناه او را محکوم به مرگ کردند

پادشاهی ماه وش، خورشید فر — داشت چون یوسف یکی زیبا پسر
کس به حسنِ او پسر هرگز نداشت — هیچ خلق آن حشمت و آن عِز نداشت
خاکِ او بودند دلبندان همه — بندهٔ رویش خداوندان همه
گر به شب از پرده پیدا آمدی — آفتابی نو به صحرا آمدی
روی او را وصف کردن روی نیست — زان که مه از روی او یک موی نیست...
بود درویشی گدایی بی خبر — بی سر و بُن شد ز عشقِ آن پسر...
قسم از اوجز عجزو آشفتن نداشت — جانْش می‌شد زهرهٔ گفتن نداشت...
روز وشب رویی چو زر اشکی چو سیم — منتظربنشسته بودی دل دونیم
زنده زان بودی گدایِ ناصبور — کان پسر گه گاه بگذشتی زدور
شاه زاد، از دور چون پیدا شدی — جملهٔ بازار پر غوغا شدی
چاوشان از پیش و از پس می شدند — هر زمان در خونِ صد کس می شدند
چون شنیدی بانگِ چاووش آن گدا — سر بگشتیش ودر افتادی زپا
غَشْی اش آوردی و در خون ماندی — وز وجودِ خویش بیرون ماندی

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

نیم کشته نیم مرده نیم جان / وز تهی دستی نبودش نیم نان
می شد آن شه زاده روزی با سپاه / آن گدا یک نعره زد آن جایگاه
زو بر آمد نعره وبی خویش شد / گفت «جانم سوخت و عقل از پیش شد
چندخواهم سوخت جانِ خویش از این؟ / نیست صبر و طاقتِ من بیش از این.»
چاوشِ شه زاده زو آگاه شد / عزمِ غمزش کرد پیش شاه شد
گفت « بر شهزادهٔ تو شهریار / عشق آورده ست رندی بی قرار.»
شاه از غیرت چنان مدهوش شد / کز تفِ دل مغز او پرجوش شد
گفت« برخیزید بر دارش کشید / پای بسته سر نگوسارش کشید.»
در زمان رفتند خیلِ پادشا / حلقه ای کردند گردِ آن گدا
پس به سویِ دارکردندش کشان / بر سر او گشت خلقی خون فشان
نه زدردش هیچ کس آگاه بود / نه کسش آنجا شفاعت خواه بود
چون به زیرِ دار آوردش وزیر / زآتشِ حسرت برآمد زو نفیر
گفت « مَهْلم ده زبهرِ کردگار / تا کنم یک سجده باری زیرِ دار
مَهْل دادش آن وزیر خشمناک / تا نهاد او رویِ خود بر روی خاک
پس میان سجده گفتا « ای اِله / چون بخواهد کشت شاهم بی گناه،
پیش از آن کز جان بر آیم بی خبر / روزی ام گردان جمالِ آن پسر
تا ببینم رویِ او یک بار نیز / جان کنم بر رویِ او ایثار نیز
چون ببینم رویِ آن شه زاد خوش / صد هزاران جان توانم داد خوش
پادشاها بنده حاجت خواهِ توست / عاشق است وکشتهٔ این راهِ توست
چون تو حاجت می بر آری صد هزار / حاجتِ من کن روا کارم برآر .»
این سخن بشنود از او پنهانْ وزیر / درد کردش دل زدردِ آن فقیر
رفت پیشِ پادشاه و می گریست / حالِ آن دلداده بر گفتش که کیست
زاریِ او در مناجاتش بگفت / در میان سجده حاجاتش بگفت
شاه را دردی ازو در دل فتاد / خوش شد و بر عفو کردن دل نهاد
شاه حالی گفت آن شه زاده را / «سر مگردان آن زپا افتاده را
این زمان برخیز زیرِ دار شو / پیش آن سر گشتهٔ خونخوار شو

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

مســـــــــتمندِ خـــــــویش را آواز ده / بـــــی دلِ توســـــت او دلِ او بـــــاز ده
لطـف کـن بـا او کـه قهـرِ تـو کشـید / نـوش خـور بـا او کـه زهـرِ تـو چشـید
از رهَـش بـر گیـر سـویِ گلشـن آر / چون بیـابی ، بـا خـودش پـیش مـن آر.»
رفـــت آن شـــهزادۀ یوســـف جمـــال / تـــا نشـــیند بـــا گـــدایی در وصـــال
آخـــر آن شـــه زاده زیـــر دار شـــد / چـــون قیامـــت فتنـــه ای بیـــدار شـــد ...
آن گـــدا را در هـــلاک افتـــاده دیـــد / سـر نگـون بـر روی خـاک افتـاده دیـد ...
چون چنان دید آن بـه خـون افتـاده را / آب در چشـــم آمـــد آن شـــهزاده را
اشک چون بـاران روان کـرد آن زمـان / گشت حاصـل صـد جهـان درد آن زمـان
هر کـه او در عشـق صـادق آمـده سـت / بـر سـرش معشـوق عاشـق آمـده سـت
عاقبـــت شـــهزادۀ خورشـــید فـــش / از سـر لطـف آن گـدا را خوانـد خـوش
آن گـــدا آوازِ وی نشـــنیده بـــود / لیـــک بســـیاری زدورش دیـــده بـــود
نعـره ای زد جـان ببخشـید وبمـرد / همچـو شـمعی بـاز خندیـد وبمـرد ...
چـون وصـالِ دلبـرش معلـوم گشـت / فـــانیِ مطلـــق شـــد و معـــدوم گشـــت
ســـالکان داننـــد در میـــدانِ درد / تـا فنـایِ عشـق بـا مـردان چـه کـرد ...
قطـره بـودم گـم شـدم در بحـرِ راز / مـــی نیـــابم ایـــن زمـــان آن قطـــره بـــاز
گرچه گم گشتن نه کارِ هر کسـی سـت / در فنا گم گشتم وچون مـن بسـی سـت
کیسـت در عـالم زمـاهی تـا بـه مـاه / کـو نخواهـد گشـت گـم ایـن جایگـاه

(عطّار، ۱۳۸۸: ۴۲۱- ۴۱۷نقل به اختصار)

استاد شفیعی کدکنی مأخذ این داستان را درصفحۀ ۷۵۴ منطق الطّیر، ابیات ۴۰۴۸ به بعد چنین آورده است: شبیه این داستان را عطّار در مصیبت نامه، ۲۸۸-۲۸۹، نیز منظوم کرده است و در آنجا تصریح داردکه منظور از پادشاه، نوح بن منصور است:

نـوح منصـور آن شهنشـاه جهـان / یک پسر داشت ای عجب ماهِ جهـان

مأخذ عطّار احتمالاً، در هر دو کتاب، رونق القلوبِ سمرقندی بوده است با این تفاوت که وقایع مصیبت نامه با رونق القلوب تطبیق کامل دارد. مؤلف پس از نقلِ این حکایت اشاره‌ای دارد بدین گونه: هم چنین هر که دعوی دوستی پادشاه کند، از بلا و محنت خالی نباشد.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

پس اگر در بلا هلاک شود، جای وی حظیرهٔ قدس باشد و به مکافاتِ وی دیدارِ پادشاهِ عالم، «فی مقعدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیکٍ مقتدر. » (۵۵/۵۴) (عطّار، ۱۳۸۸: ۷۵۵-۷۵۴)

مقایسه و تحلیل دو حکایت

جامی‌در سلسله الذهب حکایت عشق یک گلخنی (کسی که آتش خانهٔ حمام را روشن می‌کند) به شاهزاده را بیان می‌کند. البته مقصود اصلی این حکایت بیان فنای عارفانه است این شخص شیفتهٔ جمال شاهزاده بوده و هر وقت او را از دور می‌دید از خود بی خود می‌شد.

شاهزاده که از این موضوع آگاهی داشت وقتی آن شخص را در نظاره گاه همیشگی نمی‌بیند کنجکاو می‌شود و به بهانه‌ای به گلخن می‌رود. مرد گلخنی وقتی جمال شاهزاده را از نزدیک مشاهده می‌کند طوری از خود بیخود می‌شود که متوجّه آتش گرفتن تن و لباسش نمی‌شود. شاهزاده از آن حال او دلش به رحم می‌آید و سعی می‌کند آتش را خاموش کند امّا وقتی به او می‌رسد که می‌بیند جز خاکستر از او چیزی باقی نمانده. وقتی در محتوا و ساختار یکی از تمثیلات عطّار در منطق الطیر دقت می‌کنیم نشانه‌های دقیقی از تطابق این حکایت‌ها مشاهده می‌شود. با این تفاوت که روایت عطّار بسیار مفصل و آکنده از توصیفات متعدد می‌باشد. گلخنی در حکایت عطّار شخصی گدا عنوان گردیده است. عطّار درآغاز گفتار خود با ابیاتی چند به وصف جمال زیبای شاهزاده پرداخته است. این گدا هم مانند عاشق داستان جامی‌همیشه از دور نظاره گر جمال معشوق خویش است و وقتی شمایل شاهزاده را می‌بیند تا سر حد مرگ بی قرار و از خود بیخود می‌شود. وقتی شاه از این ماجرا خبر دار می‌شود حکم مرگ گدا را صادر می‌کند امّا مهلت خواستن او و دعا برای دیدار معشوق به عنوان آخرین خواستهٔ او از خدا باعث برانگیختن ترحّم شاه و عفو او می‌شود تا جایی که به شاهزاده امر می‌کنند نزد او برود و آزادش کند ولی وقتی به او می‌رسد او را در حالت هلاکت و فنا می‌یابد.

در هر دو حکایت می‌بینیم که چگونه یک عاشق دون مرتبه دل معشوق عالی مقام خود را بر سر مهر می‌آورد امّا این مرتبه از عشق در گرو فنای مطلق حاصل می‌شود.

جامی‌در این روایت کمال ایجاز را به کار برده و با حذف توصیفات و شرح عرفانی ماجرا منظور خود را با جایگزینی ساده دو شخصیّت و البته بدون زمان و مکان فضای رویدادها را بیان می‌کند.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

جدول حکایات مشترک هفت اورنگ جامی با مثنوی‌های عطّار و مآخذ آنها

	عنوان حکایت	مآخذ و منابع
۱	هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: قصهٔ عاشق شدن دختر ترسا بر آن جوان مسلم و در مفارقت وی بر بستر مرگ افتادن و جان دادن (جامی، ۱۳۷۸: ۲۹۳ -۲۹۱)	(ذَمُّ الهوی/۴۸۵) تحفه الملوک منسوب به امام محمّد غزّالی
	عطّار، منطق الطّیر: الحکایه و التمثیل حکایت شیخ صنعان (سمعان) (عطّار، ۱۳۸۸: ۳۰۳- ۲۸۶نقل به اختصار)	
۲	(۱) هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: قصّهٔ آن جوان معشوق و پیر عاشق (جامی،۱۳۷۸ : ۳۲۰-۳۱۹)	مجالس، احمد غزالی، ۱۴. اصل این حکایت در هزار حکایت، ورق۱۶۴، و شرح تعرف، ۲:۱۵۴، چاپ سنگی، و در رسالهٔ قشیریّه، ۱۶۱، و ترجمهٔ رسالهٔ قشیریّه، ۵۶۹ و کشف الاسرار، میبدی ۱: ۴۷۷، و حدیقه الحقیقه، سنایی، ۳۳۲، آمده است و استاد مدرّس رضوی، در تعلیقات حدیقه، صص۴۶۶-۴۶۴، آن را از همین منابع و نیز وفیات الأعیان، ۱: ۳۴۴، تخریج کرده است ونیز استاد ریتر در دریای جان، ۱:۵۷۷، که از رسالهٔ قشیریّه نقل کرده است. همچنین حکایت «پیر خمیده
۳	(۲) هفت اورنگ، تحفه الاحرار: حکایت عاشقی که در حضور معشوق به قصد دیگری دیده گشاد و بدان کج نظری از نظر معشوق افتاد.(جامی، ۱۳۷۸: ۵۴۳)	

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

۴	(۳) هفت اورنگ، سبحه الابرار: حکایت آن پیر خمیده پشت که در طریق محبت قالب راست بر زمین ننهاد و به سبب کجروی خود از نظر معشوقِ راست بین افتاد.. (جامی، ۱۳۷۸: ۶۳۳)	پشت» در(قشیری،۱۳۷۴: ۵۶۹) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه کاشانی (کاشانی،۱۳۶۷: ۴۰۷) و محاضرات الادباء راغب اصفهانی(راغب اصفهانی،۱۹۶۱م: ۴۸/ج۳) آمده است. نظیر حکایت «یعقوب وفراق یوسف» در قصص الانبیاء نیشابوری، ص۱۳۴ و در کشف الاسرار میبدی جلد اوّل، تفسیر سورۀ بقره، ص۵۳۹ وجلد پنجم، تفسیر سورۀ مبارکۀ یوسف ص۱۲۸ آمده است.
	(۱) عطّار-منطق الطّیر: حکایت مفلسی که عاشق شاه مصر شد (عطّار، ۱۳۸۸: ۳۱۹)	
	(۲) عطّار، منطق الطّیر: حکایت یعقوب و فراق یوسف (عطّار، ۱۳۸۸:۲۸۰-۲۷۹)	
۵	هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: حکایت عشق دختر شاه به غلام حبشی (جامی، ۱۳۷۸: ۲۶۳-۲۵۶ نقل به اختصار)	مأخذی نیافتم
	عطّار، منطق الطّیر: (۱) حکایت دختر پادشاه که بر غلامی‌شیفته شد و تحیّر غلام پس از وصل درعالم بی‌خبری (عطّار، ۱۳۸۸: ۴۱۱-۴۰۸ نقل به اختصار)	
	عطّار، مصیبت نامه: (۲) حکایت دختر پادشاه و عاشق شدن مزدور کار بر او و از بی‌خودی جان دادنِ آن مزدور کار (عطّار، ۱۳۸۸: ۴۳۴ –۳۱ ۴نقل به اختصار)	
۶	هفت اورنگ: سلسله الذهب دفتر دوم: قصّۀ آن گلخنی که از مشاهده جمال شاهزاده	رونق القلوب ِسمرقندی(۵۵/۵۴) (منتخبِ رونق المجالس ۷۰-

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

	آتش در ژنده اش گرفت و از ژنده به تنش رسید و وی از همه بی خبر بود. (جامی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)	۶۹). نیز – رونق القلوب، چاپ مکّه، ۶۹؛ الشواهد و الأمثال، ابونصر قشیری22a و62 b
	عطّار، منطق الطّیر: حکایت مفلسی که عاشق پسر پادشاه شد و به این گناه او را محکوم به مرگ کردند (عطّار، ۱۳۸۸: ۴۲۱- ۴۱۷ نقل به اختصار)	
۷	هفت اورنگ، لیلی ومجنون: (۱) حکایت پوست پوشیدن مجنون وبه میان گوسفندان لیلی در آمدن وبه حوالیِ خیمه گاه وی رفتن (جامی، ۱۳۷۸: ۳۷۶-۳۷۲ نقل به اختصار)	«الشعروالشعرا»نوشته ابن قتیبهٔ دینوری (م. ۲۷۶) «الاغانی» از ابو الفرج اصفهانی(م. ۳۵۶) «الزُهره» نوشتهٔمحمّدبن داوود ظاهری/ «المصارع العشاق» نوشتهٔ ابن سراج متوفی به سال ۴۱۸«تزیین الاسواق به تفصیل أشواق لا عشاق» (۶)نوشته داوود انطاکی
۸	هفت اورنگ، لیلی و مجنون: (۲) حکایت ملاقات کردن مجنون با شُبان لیلی وخبر یافتن که مردان قبیله به غارت بیرون رفته‌اند وپیش لیلی رفتن وی (جامی، ۱۳۷۸: ۳۱۷-۳۱۳ نقل به اختصار)	
	عطّار، منطق الطّیر:حکایت مجنون که پوست پوشید وبا گوسفندان به کوی لیلی رفت (عطّار، ۱۳۸۸: ۳۸۸-۳۸۷)	
۹	هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم سلطان العارفین (بایزید بسطامی) در بادیه کلّه‌ای دیدبروی نوشته خَسَر الدُنیا وَ الآخره.. . (جامی، ۱۳۷۸ : ۲۵۱)	تذکره الاوّلیاء، ۱۷۰/۲

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

	عطّار، اسرارنامه: حکایت شبلی که کلّۀ سری در بیابان دید وگفت این از آنِ مردی است که دنیا و آخرت را زیان کرده (عطّار، ۱۲۶:۱۳۸۶-۱۲۵)	
۱۰	هفت اورنگ، تحفه الاحرار: حکایت زنگی که روی خود را در آیینۀ بی زنگ دید و از عکس روی خود آیینه را نپسندید (جامی، ۱۳۷۸: ۵۴۱-۵۴۰)	نثر الدُّرّ، ۶ / ۴۶۹و زهرالآداب، ۲۲۷ و حدیقه الحقیقه، ص ۲۹۱و مولوی در دفتر دوم مثنوی، ص۳۹۶-۳۹۵ و شمس تبریزی مضمون این حکایت را در مقالات شمس، نسخه کتابخانه استانبول، شماره۱۸۵۶، ورق ۲و۳ آورده
	عطّار، اسرارنامه: حکایت آن سیاه که صورت خود را درآب دید و پنداشت که آن مردم آب است و بدو دشنام داد. (عطّار، ۱۳۸۶: ۱۳۴)	
۱۱	(۱) هفت اورنگ، خردنامه اسکندری: حکایت آن حکیم از مردم بر کرانه و سؤال و جواب او با پادشاهِ زمانه (جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۰۰-۴۹۹)	جاودان خرد (الحکمه الخالده)، ۲۶۵ پاوّل کراوسRaiziana ۱: ۵؛ م روزنتال، «در بارۀآگاهی از فلسفۀ افلاطون درجهان اسلام»، فرهنگ اسلامی، ۱۴: ۳۸۸/۱۹۴۰، ۳۹۶/۱۵:۱۹۴۱؛ شوون۹: ۳۵؛ دریای جان، ۱ :۱۱۷؛۱۶۷. the ocean of the soul p. استاد مدرس رضوی دربارۀداستان (حدیقه، ۶۸۹)تاریخ الحکماء (۲۰۶)والامتناع‌والمؤانسه(ج۲:۳۳)
۱۲	(۲) هفت اورنگ، خردنامه اسکندری: حکایت پادشاه فرزانه با آن دیوانۀ از خرد بیگانه (جامی، ۱۳۷۸: ۴۹۱-۴۹۰)	

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

	عطّار، مصیبت نامه: حکایت آن پادشاه کـه دیوانـه‌ای را گفـت ازمـن حاجتی خـواه ودیوانـه از او رفـتن بـه بهشـت را خواستار شد. (عطّار، ۳۲۶:۱۳۸۶ - ۳۲۵)	
	عطّار، اسرارنامه: حکایت آن پادشاه که دیوانـه‌ای را گفـت از مـن چیـزی بخـواه و دیوانـه رانـدن مگسها را از او درخواست کرد. (عطّار، ۱۳۸۶: ۲۰۸- ۲۰۷نقل به اختصار)	
۱۳	هفت اورنگ، خردنامه اسکندری: حکایت آن طفلِ خُرد که نـان بـزرگ در دسـت داشت، می‌خورد و می‌گریست که این نان انـدک اسـت و اشـتهایِ مـن بسـیار. (جـامی، ۱۳۷۸: ۴۶۹-۴۶۸)	مأخوذ است از گفتـهٔ عطّـار:(الهی نامه، ص۳۰۱)
	عطّار، الهی نامه: حکایت داستانی از کوه قاف(حکایـت آن حیـوان حریص که آن را هلوع خوانند) (عطّار، ۳۴۹:۱۳۸۷-۳۴۸)	
۱۴	-هفت اورنگ، سبحه الابرار: حکایت صوفی و اعرابی که غـلام وی بـه حُسـن حُـدی شـتران وی را هـلاک کـرده بـود. (جامی، ۱۳۷۸: ۶۷۷-۶۷۶)	(سـرّاج، در اللمـع، ۲۷۰)و (قشـیری در رسـالهٔ قشـیریّه، ۱۵۳)و(غزّالـی در احیـاء العلـوم، ۲۴۳/۲)
	عطّار، الهـی نامـه: حکایـت اَصـمعی بـا آن مـرد صاحب ضیف وزنگیِ حادی (اَصمعی وزنگی) (عطّار، ۱۳۸۷: ۳۴۱- ۳۳۹ نقل به اختصار)	(دریای جـان، ۴۱۲/۱). (محمـود کاشانی درمصـباح الهدایـه،۱۸۹-۱۸۸) و (هجـویری در کشـف المحجوب:۵۲۲-۵۲۱) و (محمّـد همدانی در عجایب نامه: ۸۵)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

۱۵	هفت اورنگ، سلسله الذهب: حکایت سگ و استخوان (جامی، ۱۳۷۸: ۱۵۳)	ادبیات سنسکریت و هندی طوطی نامه، ضیاء نخشبی، ۱۴۹ گرشاسب نامۀ اسدی
	عطّار، مصیبت نامه: حکایت آن سگ که کلیچه‌ای یافت و ماه را در آب دید خواست ماه را بگیرد کلیچه را ازدست داد (عطّار، ۲۴۸:۱۳۸۶)	
۱۶	(۱)هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم اشارت به قصّۀ امتحان ملائکه مر ابراهیم خلیل را صلوات الرحمان علیه ودر باختن آنچه داشت از مواشی و نعم و اموال در محبّت حق سبحانه و تعالی (جامی، ۱۳۷۸: ۲۵۲)	قصص الانبیاء، کسائی، ۱۵۱ - ۱۵۰؛ نیز قصص الانبیاء، ثعلبی، ۵۹-۵۷؛ الرساله القشیریه، ۷۷، باب توکّل؛کشف المحجوب هجویری، ۴۲۳؛ احیاء العلوم، ۲۱۱/۴؛حدیقه سنایی۱۶۸؛ دریای جان ۳۲/۲-۱۳۴رسالۀ قشیریه باب بیستم ص۲۴ و کشف المحجوب هجویری، ص ۴۲۳ و کشف الاسرار میبدی، جلد اوّل، تفسیر سورۀ بقره، ص ۳۷۷ و بستان القلوب شیخ اشراق، ص۳۷۶ وحدیقه الحقیقه سنایی، ص۱۶۸ و تذکره الاوّلیاء، ص۵۰۸
۱۷	(۲)هفت اورنگ: سلسله الذهب، دفتر دوم: اذن کردن حق سبحانه و تعالی ملائکه را در امتحان کردن ابراهیم صلوات الرحمن علی نبیّنا و علیه (جامی ،۱۳۷۸ : ۲۵۵ -۲۵۳)	
	عطّار، الهی نامه: حکایت ابراهیم علیه السلام (عطّار، ۱۳۸۷: ۳۵۷-۳۵۵)	
۱۸	هفت اورنگ، سبحه الابرار حکایت آن حکیم که از ترّه زار دنیا به شاخی چند ترّه قناعت کرد. (جامی، ۶۶۳:۱۳۷۸-۶۶۲)	(هزار حکایت، 60b؛ تهذیب الأسرار، خرکوشی، ۴۹۵). تاریخ اسلام ۲: ۶۵۴-۶۵۲)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

	(۱)عطّار، مصیبت نامه : حکایت بقراط وخسروی که به شکار رفته بود (عطّار، ۱۳۸۶: ۱۵۵)	امام محمّد غزّالی در کتاب احیاء علوم دین، ربع منجیات ص۵۴۳ وکیمیای سعادت، رکن چهارم، ص۷۲۳(نثر الدرّ، آبی، ۷:۴۹). (مرموزات اسدی، ۱۳۴).
	(۲)عطّار، مصیبت‌نامه: حکایت عامر بن قیس که ترّه بر نان می‌زد (عطّار، ۳۲۵:۱۳۸۶)	
۱۹	هفت اورنگ، سلامان و ابسال: حکایت آن کُردکه در انبوهی شهر کدویی بر پای خود بست تا خود را گم نکند. (جامی، ۳۹۳:۱۳۷۸-۳۹۲)	کتاب الحمقی، ابن جوزی ۲۲، کریستن سن؛ قصّه‌های ایرانی، ۱۲۷، از هم او :«قصّه‌هایی از ایران» ۱۹۰؛دریای جان ۱: ۲۱۳.
	عطّار، مصیبت نامه: حکایت آن روستایی که در مرو کدویی بر پای خود بسته بود تا گم نشود (عطّار، ۳۱۶:۱۳۸۶)	
۲۰	-هفت اورنگ، سبحه الابرار: حکایت عتاب کردن حق سبحانه الله خلیل(ع)را و رسیدن آن پیرِ آتش پرست به دولت اسلام. (جامی، ۶۲۴:۱۳۷۸-۶۲۳)	(الرساله القشیریّه ف چاپ مصر، ص۱۱۳)استاد ریتر در حاشیهٔ این حکایت نوشته است : همچنین صفّوری[نُزهَه المجالس] ج۱: ۱۸۱ و سعدی، بوستان، باب ۲، مینیاتور در : Arnold painting in islam Oxford 1928 tafel 30 (به نقل از دریای جان ۱: ۴۸۱ حاشیه)
	عطّار، مصیبت نامه: حکایت آن کافر که ازخلیل نان خواست واو گفت باید مؤمن شوی (عطّار، ۱۳۸۶ : ۳۹۵)	
۲۱	هفت اورنگ، خرد نامهٔ اسکندری: داستان وصیّت کردن اسکندر که دستش را بعد از وفات از تابوت بیرون گذارند تا تهیدستی وی	در قابوس نامه، ص۱۴۸ وحدیقه الحقیقهٔ سنایی، ص۴۱۲ وداراب نامهٔ طرسوسی، ج۲، ص۵۹۷-

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

	بـــر همـــه کـــس ظـــاهر شـــود. (جامی، ۱۳۷۸: ۵۱۲-۵۱۱)	۵۹۶ و اقبال نامۀ نظامی، ص۲۰۶
	عطّار، مصیبت نامه : حکایت اسکندر و وصیّتِ او که دستِ تهیِ مـرا از تابوت بیرون بگذارید (عطّار، ۱۳۸۶: ۱۹۳)	
۲۲	هفت اورنگ، خرد نامۀ اسکندری: داستان خاقان چین که تحفۀ حقیر بـه اسـکندر فرسـتاد وبـه حکمتـی شـریفش آگـاهی داد. (جامی،۱۳۷۸: ۴۸۵-۴۸۴)	در قصـص الانبیاءنیشـابوری، ص۳۲۶-۳۲۵وکشف الاسرار ج۴، ص۳۷۱ ومضمونی نظیـر ایـن در اسـکندر نامـۀ منشـور، ص۱۹۶ وشرفنامۀ نظامی ص۲۹۲
	عطّار، مصیبت نامـه: حکایـت اسـکندر در چـین وآوردن پادشاه چین لعل ویاقوت از برای خوردن اسکندر (عطّار، ۱۳۸۶ : ۳۲۴)	
۲۳	هفت اورنگ:سلسله الذهب، دفتر اوّل: حکایت عاشـق ومعشـوقی کـه شـب در خلـوتی نشسته بودند و دَر بر همۀ اغیار بسته ناگاه غـلام آن عاشق که باریک نام داشت حلقه بر در زد... . (جامی، ۱۳۷۸: ۱۴۷)	کتـاب الحیـوان جـاحظ، ج۱، ص۱۶۵ و ربیـع الابـرار، بـاب الاسماء و الکنی و رسـالۀ عقـل و عشـق خواجـه عبـدالله انصـاری. رسـالۀ لـوایح عـین القضـات همدانی، ص ۲۵
	عطّار، مصیبت نامه : حکایت آن عاشق که بـر دَرِسـرای معشـوق فـرو مانده بـود کـه اگـر پرسـند کیسـت چـه بگویـد (عطّار، ۱۳۸۶ : ۴۳۱)	
۲۴	هفت اورنگ: سلسله الذهب دفتر دوم: قصّۀ آن گلخنی که از مشـاهده جمـال شـاهزاده آتش در ژنده اش گرفت و از ژنده به تنش رسید و وی از همه بی خبر بود. (جامی، ۱۳۷۸: ۲۸۵)	(منتخـبِ رونـق المجـالس ۷۰-۶۹). نیز – رونـق القلـوب، چـاپ مکّـه، ۶۹؛ الشـواهد والأمثـال،

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

	(۱) (عطّار، مصیبت نامه : حکایت پسر نوحِ بن منصور ومردِ سپاهی که عاشق شاهزاده شد (عطّار، ۱۳۸۶: ۳۸۱-۳۷۸)	ابونصر قشیری22a و62 b
	(۲) عطّار، الهی نامه:حکایت شهزاده که مردِ سرهنگ بر وی عاشق شد (عطّار، ۱۳۸۷: ۱۷۵-۱۷۱ نقل به اختصار)	
۲۵	هفت اورنگ، تحفه الاحرار حکایت عاشقی که در حضور معشوق به قصد دیگری دیده گشاد و بدان کج نظری از نظر معشوق افتاد. (جامی، ۱۳۷۸: ۵۴۳)	مجالس، احمد غزالی، ۱۴. اصل این حکایت در هزار حکایت، ورق۱۶۴، وشرح تعرف، ۲:۱۵۴، چاپ سنگی، و در رسالۀقشیریّه، ۱۶۱، و ترجمۀ رسالۀ قشیریّه، ۵۶۹ و کشف الاسرار، میبدی ۱: ۴۷۷، و حدیقه الحقیقه، سنایی، ۳۳۲، آمده است واستاد مدرّس رضوی، در تعلیقات حدیقه، صص۴۶۶-۴۶۴، آن را از همین منابع و نیز وفیات الأعیان، ۱: ۳۴۴، تخریج کرده است ونیز استاد ریتر در دریای جان، ۱:۵۷۷، که از رسالۀ قشیریّه نقل کرده است

نتیجه گیری

عطّار از برجسته‌ترین شاعران ادبیات تعلیمی و عرفانی می‌باشد. او برای بیان هرچه بهتر مفاهیم مورد نظر خود از زبان نمادین استفاده نموده است، و از پیشگامان و بزرگان ادبیات سمبلیک نیز به شمار می‌رود. «منطق الطّیر» نمونه شاخص یک اثر نمادین است که از طبع

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

بلند و کلام نافذ او حکایت می‌کند. پس از بررسی چند حکایت منظوم عطّار در مقابل هفت اورنگ جامی ملاحظه گردید که عطّار بنا به اقتضای کلام تعلیمی‌از صناعات ادبی پیچیده و به کار بردن عبارات مُغلّق دوری می‌کند. در کنار روشنی بیان، سعی دارد که ایجاز و اختصار را نیز به شکل مناسبی رعایت کند. در نتیجه‌گیری که بعد از حکایات دارد هرچند به شکل مفصلی وارد مباحث ناب عرفانی می‌شود امّا غالباً می‌کوشد بر مفهوم واحد و محدودی تمرکز نماید. در واقع هدف عمدهٔ او از روایت و تمثیل شرح مفاهیم عمیق عرفانی و تعلیمی به زبانی ساده و همه فهم، و در عین حال بی پروا می‌باشد. اشخاص داستانها متنوع، و از همهٔ اقشار و طبقات اجتماعی حضور دارند.

در مقام مقایسهٔ با هفت اورنگ باید گفت که جامی در تمثیلات مورد نظر بیشتر به توصیفات فضا و جزئیات ماجرا و اشخاص می‌پردازد امّا در نتایج حاصل از روایت سطح متوسطی را دنبال می‌کند و ازاین نظر به ظرافت بیان و دقّت مفاهیم و تأمّلات مطرح شده توسط عطّار نمی‌رسد.

جامی‌اگرچه شیوهٔ کار نظامی و امیر خسرو دهلوی را در مثنوی سرایی دنبال می‌کرد امّا مثنوی‌های او تا حدی تحت تاثیر خود اوست. و شیوهٔ کار جامی‌تقلید صرف نبوده و همواره سعی نموده است که به کمک نبوغ هنری خود آب و رنگ تازه‌ای به حکایت بدهد و گاه این تأثیرپذیری در زمینهٔ وام‌گیری مضمون و محتوای اثر دیگری خود را نشان می‌دهد و گاه در ساختار و ویژگی‌های ظاهری کلام؛ بدین صورت که پیکرهٔ اصلی تمثیل همان است که شاعر سَلف به کار برده و الفاظ و تعبیرات مشترک به صراحت به چشم می‌خورد. با این حال جامی‌کوشیده است با دخل و تصرفات مختلف و بهره‌گیری از ترفندهای زبانی و ادبی همچون افزودن توصیفات، تغییر فضا و شخصیّت‌ها و یا افزودن شخصیّت، تغییر زاویه دید، برداشت نتیجهٔ متفاوت و نگرش از زاویه دیگر به تمثیل و.. . ردّ پای حکایت مبدأ و القای مقلّد صِرف بودن را کمرنگ‌تر نماید؛ جامی‌سعی می‌کند به کمک توصیف و تشبیهات رنگارنگ یک تمثیل ساده را به یک اثر هنری زیبا ارتقا دهد. با تصویرسازی، فضای حکایت را قابل لمس و پویاتر نماید.

بررسی و ریشه یابی تمثیل‌های به کار گرفته شده توسط جامی در هفت اورنگ و دنبال کردن ردّ پا و پیشینهٔ آن‌ها در آثار مورد نظر، ما را به این نتیجه رساند که جامی از مجموع

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

دویست و یک داستان تمثیلی در بزرگترین اثر او (هفت اورنگ)، مأخذ و ریشهٔ بیست و پنج حکایت تمثیلی هفت اورنگ او در آثاری است(مثنوی های عطّار) که در این پـژوهش مـورد بحث ما قرار دارد. به طور مثال بیشتر حکایات دفتر اوّل سلسله الـذهب از حدیقـه الحقیقـهٔ سنایی و مثنوی مولوی اقتباس گردیده است. و در دفتر دوم سلسله الذهب از تذکره الاولیـاء عطّار و نفحات الانس جامی و در دفتر سوم از چهار مقالـهٔ نظـامی عروضـی سـمرقندی و در مثنوی سبحه الاحرار از طواسین منصور حلّاج، کتبِ معتبرِ حدیث، تفسیر ابوالفتـوح، کشـف المحجوب، مصباح الهدایه و... امّا از میان منابع مذکور از حکایات احیاء علـوم دیـن و رسـالهٔ قشیریّه بیشتر از دیگر منابع بهره برده است.در تحفه الاحرار از کلیله و دمنهٔ نصرالله منشـی و در خرد نامهٔ اسکندری از اسکندر نامهٔ نظامی تأثیر پذیرفته است

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

کتاب‌نامه

توکلی، نسرین. ۱۳۸۴؛ حکایات و داستان‌های سبحه الابرار و مأخذ آنها، **مجلۀ علمی – پژوهشی دانشکدۀ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان**، دورۀ دوم شمارۀ۴۳ و۴۲.

جامی، نورالدین عبدالرحمان. ۱۳۷۸؛ **هفت اورنگ** تحقیق و تصحیح: جابلقا دادعلیشاه، اصغر جان فدا، ظاهر احراری ، و حسین تربیت تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

(جهان تیغ، مریم خلیلی. ۱۳۸۰؛ «ساخت حکایت تمثیلی در هفت اورنگ جامی»**مجلۀ علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان**،ویژه نامۀ زبان و ادبیات.

خدیور و شریفی، ۱۳۸۹؛ «تأثیرپذیری جامی از شعرا و نویسندگان پیش از خود در آفرینش مثنوی‌های هفت اورنگ.» **فصل‌نامه پژوهش ادبی**. شماره بیستم صفحه ۷۸ تا ۱۲۰

رازی، ابوالفتوح. ۱۳۷۰؛ **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**، به کوشش و تصحیح محمّد جعفر یاحقی، محمّد مهدی ناصح، انتشارات آستان قدس رضوی.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمّد .۱۹۶۱؛ **محاضرات الادباء**، دارالمکتبه الحیات، بیروت، نیسان.

سعدی، مصلح‌الدین ابومحمّد عبداله. ۱۳۶۸؛ **شرح گلستان سعدی**، به کوشش محمّد خزائلی تهران: انتشارات جاویدان چاپ هشت

سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. ۱۳۶۸؛ حدیقه الحقیقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی تهران :انتشارات دانشگاه تهران.

صفا، ذبیح اله. ۱۳۶۳؛ **تاریخ ادبیات در ایران**، ج۴، تهران: انتشارات فردوسی، چاپ دوم.

صنعتی‌نیا، فاطمه. ۱۳۶۹؛ **مآخذ قصص و تمثیلات مثنویهای عطّار نیشابوری**، تهران انتشارات زوّار. چاپ اوّل

عطّار، فریدالدیّن محمّد. ۱۳۸۶، الف؛ **اسرارنامه**. مقدّمه، تصحیح و تعلیقات : محمّدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن. چاپ دوم.

.....، .....، ۱۳۸۶، ب؛ **مصیبت نامه**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمّدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن. چاپ دوم.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

.....، .....، ۱۳۸۷؛ **الهی نامه**. مقدّمه، تصحیح و تعلیقات : محمّدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن چاپ دوم.

.....، .....، ۱۳۸۸؛ **منطق الطّیر**. مقدّمه تصحیح و تعلیقات محمّدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن چاپ سیزدهم.

.....، .....، ۱۳۶۱؛ **مثنوی هفت اورنگ جامی**، مقدمه و تصحیح آقا مرتضی مدرّس گیلانی، تهران: انتشارات سعدی چاپ سوم.

فروزان فر، بدیع‌الزمان. ۱۳۶۲؛ مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی. تهران : امیرکبیر، چاپ سوم.

قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۷۴؛ **رسالهٔ قشیریّه**، ترجمهٔ ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کاشانی، عزیز الدین محمود. ۱۳۶۷؛ **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، به تصحیح جلال الدین همایی، چاپ سوم، موسسهٔ نشر هما.

محمّدی، برات. ۱۳۹۰؛ « اسلوب حکایت‌پردازی در هفت اورنگ جامی«. **فصل‌نامه بهار ادب**، سال چهارم، شماره چهارم از صفحه ۳۱۳ تا ۳۲۲

میبدی، احمد بن محمّد. ۱۳۷۱؛ **کشف الاسرار و عدّه الأبرار**، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران انتشارات امیرکبیر.

References

Tavakoli, Nasrin. 2005; Abraham's stories and stories, their sources, scientific and research journal of the Faculty of Literature and Humanities of the University of Isfahan, Volume 2, Nos. 43 and 42.

Jami, Noureddin Abdul Rahman. 1999; Seven Oranges Research and Correction: Jabalqa Dawlishah, Asghar John Fada, Zahir Ahrari, and Hossein Tarbiat Tehran: Written Heritage Publishing Office.

(The Blubber World, Maryam Khalili. 2001; "The Making of Anthology in the Seven Orang Jami", Journal of Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Special Note for Language and Literature.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

Khadivar and Sharifi. 2010; "The Effect of a Cup of Poets and Past Writers in the Creation of the Seven Oranges of Mathnavi." Literary Research Quarterly. Twenty Twenty Page 78 to 120
Razi, Abu al-Fitoo. 1991; Rawz al-Jananan and Rooh al-Jannafi, commentary on al-Quran, in an effort to correct Muhammad Ja'far Yahaqi, Mohammad Mehdi Naseh, Astan Quds Razavi publication.
Ragheb Isfahani, Abolqasem Hussein ibn Muhammad. 1961; Aladbah's Imam Khomeini, Dar al-Mecca al-Hayat, Beirut, Nissan.
Sa'di, Moslehuddin Abu Muhammad Abdullah. 1990; Explanation of Golestan Sa'adi, by Mohammad Khazaeli, Tehran: Javidan Publication, Eight
Sanai Ghaznavi, the little Ben Adam. 1999; Hediqeh al-Haghigha, Correction and Excellence of Teacher of Razavi Tehran: Tehran University Press.
Safa, Zabih Allah. 1984; History of Literature in Iran, 4th ed., Tehran: Ferdowsi Publications, Second Edition.
Industrial Nia, Fatemeh. 1990; Finding the Prophecy and Prophecy of the Mathnavi of Attar, Neyshaburi, Tehran, Zwar Publishing, Oct.
Attar, Farid al-Din Muhammad. 2007, A; Mysteries. Introduction, Correction and Proofs: Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publications. second edition.
....., ..., 2007, b; the tragedy . Introduction, Correction and Proofs: Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publications. second edition.
....., ..., 2008; Divine Letter. Introduction, Correction and Proofs: Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publication Second Edition.
....., ..., 2009; Logic al-Tayyip. Introduction to Corrections and Extensions Mohammad Reza Shafiee Kodkani, Tehran: Sokhan Publishing Thirteenth Edition.
....., ..., 1982; Masnavi Seven Orang Jami, Introduction and Correction of Aqa Morteza Modares Gilani, Tehran: Saadi Publication Third Edition.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

Forouzanar Fareh, Bidi-Al-Zaman. 1983; the revelation of Masnavi's stories and allegories. Tehran: Amir Kabir, Third Edition.
Ghashiri Abu al-Qasim. 1995; Ghasherie's Treatise, translated by Abu Ali Hasan bin Ahmad Ottoman, corrected by Badie-e Zaman Forouzanfar, Fourth Edition, Tehran: Scientific and Cultural Company.
Kashani, Aziz-ed-Din Mahmud. 1988, Mesbah Al-Hadaei and Mftah-e-Al-Faha, corrected by Jalal al-Din Hamaei, third edition, Homa Publishing House.
Mohammadi, Barat. 2011; "Statuary in Seven Orang Jami". Bahar-e-Abb Quarterly, Fourth Edition, No. 4 Page 313 to 322.
Meybodi, Ahmad ibn Muhammad. 1992; Kashif al-Asrar and Al-'Abbar, correction of Ali Asghar Hekmat, Tehran Amir Kabir Publishing.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-28]